



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ (۲۷) فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (۲۹) قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يُعْضَوْنَ مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۳۰) ﴿

بیان تفاوت حکم قذف با جریان افک در قرآن

نکاتی که درباره آیات قبلی مانده است یکی اینکه در جریان قذف، در آیه چهار فرمود: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ﴾^۱ که سه حکم را ذکر فرمود یکی حکم جلد است که حد است دوم عدم قبول شهادت است سوم محکومیت اینها به فسق، بعد [در آیه پنجم] استثنا کرد فرمود اگر کسی توبه کرد و خود را اصلاح کرد و حقوق را تأدیه کرد مورد رحمت الهی است، ولی در جریان قصه إفک با لعن دنیا و آخرت همراه کرد آیه ۲۳ فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ سخن از توبه را اصلاً مطرح نکرد چون قذف آیه چهار یک قذف عادی است اما قذف آیه ۲۳ تتمه قصه إفک است که کار منافقانه منافقون است و قصد اینها اهانت به حریم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود بنابراین کار اینها لعن دنیا و

آخرت را به همراه دارد چون منافقاند و اهل توبه نیستند اما قذف آیه چهار که قذف عادی است يك گنهكار طبیعی ممکن است دست به چنین کاری بزند لذا راه برای توبه باز است، تفاوت اساسی آیه چهار و آیه ۲۳ همین است.

خداوند، حقیقت بسیط نامتناهی غیر قابل معرفت

مطلب بعدی آن است که در مسائل قبلی گذشت که ذات اقدس الهی يك حقیقت بسیط نامتناهی است این حقیقت بسیط نامتناهی به ذهن کسی نمی آید چون از سنخ مفهوم نیست به شهود کسی نمی آید برای اینکه نامتناهی است تبعیه برادر نیست چون بسیط است لذا همه بزرگان اهل معرفت می گویند ذات اقدس الهی قابل شناخت نیست برای هیچ پیغمبری و برای هیچ وصی و ولی و امامی قابل شناخت نیست^۱ هیچ کس نمی تواند بگوید انبیا به مقدار خودشان خدا را درك می کنند برای اینکه او مقدار ندارد و این تعبیر که «آب دریا را اگر نتوان کشید»^۲ يك بیان اقناعی است که چندین بار گذشت. پس ذات اقدس الهی نه معقول کسی است چون از سنخ مفهوم نیست نه مشهود کسی است چون نامتناهی است و بسیط است کَلَش قابل شهود نیست بعض هم که ندارد آن وقت تمام معارف شهودی و امثال آن به وجه خدا به فیض خدا به نور خدا که ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳ است برمی گردد ما اگر خواستیم مثلی ذکر بکنیم - معاذ الله - تشبیه نباشد تمثیل باطل نباشد برای تقریب ذهن با آفتاب می توانیم يك بازگو داشته باشیم الآن همه ما آفتاب را می بینیم و یقین داریم که این آفتاب است ولی همه کارشناسان می گویند آنچه را شما می بینید نور آفتاب است و گرنه خود آفتاب که قابل دیدن نیست آن وقتی که مسئله کسوف رخ داد و قمر بین ما و آفتاب قرار گرفت و سایه قمر به زمین افتاد و زمین تاریک شد تازه ما بخواهیم با چشم غیر مسلح او را ببینیم کور می شویم آفتاب که قابل دیدن نیست اما همه ما یقین داریم آفتاب را می بینیم پس آنچه در آیه ۲۵ آمده است که در

۱. ر.ک: مصباح الهدایة (امام خمینی)، ص ۱۳.

۲. مثنوی معنوی، دیباچه دفتر ششم.

۳. سوره نور، آیه ۳۵.

قیامت خدا را روشن می‌بینند یعنی این ابرهائی که خودشان ایجاد کردند این غبارهایی که خودشان تولید کردند کنار می‌رود ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ را می‌بینند نه الله را، خدای سبحان روشنی آسمان و زمین است او را می‌بینند ﴿وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾^۱ بارها به عرضتان رسید که هیچ مسئله‌ای در عرفان نیست که آن هویت محضه موضوع بحث قرار بگیرد هر چه هست فیض خداست وجه خداست که مقامات امکان است و اگر مقامات امکان است آن‌گاه می‌شود گفت که فلان شیء با حق مرتبط است این حق همان حق مخلوق به است که فرمود ما آسمان و زمین را با حق خلق کردیم^۲ این حقی که در سوره مبارکه «بقره» یا «آل عمران» است ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾^۳ با این حق می‌شود ارتباط برقرار کرد با این حق می‌شود متحد شد اگر می‌گویند اتحاد حق و خلق، خلق حق است من وجه و خلق است من وجه همان پیوند مطلق و مقید است پیوند فیض و مستفیض است و گرنه چند جا از المیزان عبارت آوردیم خواندیم که ذات اقدس الهی معرفتش مستحیل است که مستحیل. بیان لطیف سیدنا الاستاد امام (رضوان الله علیه) را آوردیم خواندیم که ایشان بالصراحه می‌گوید خدای سبحان نه مشهود و معروف هیچ پیغمبری است هیچ پیغمبری خدا را درك نمی‌کند هیچ پیغمبری خدا را عبادت نمی‌کند هیچ پیغمبری خدا را طلب نمی‌کند^۴ او يك حقیقت نامتناهی فراگیر است به عقل کسی در نمی‌آید.

پرسش:....

برگشت قضایای سه‌گانه خداوند به ذات او

پاسخ: این همان فیض خدا را نشان می‌دهد این بحثها چندین بار گذشت الآن این «جوشن کبیر» را که ما می‌خوانیم ضمیر «هو» به الله برمی‌گردد می‌گوییم او حی است او قیوم است او ازلی است او سرمدی است او ضار

۱. سوره نور، آیه ۲۵.

۲. سوره انعام، آیه ۷۳.

۳. سوره بقره، آیه ۱۴۷؛ سوره آل عمران، آیه ۶۰.

۴. ر.ک: مصباح الهدایة (امام خمینی)، ص ۱۳.

است او نافع است. قضایایی که درباره ذات اقدس الهی است مانند سایر قضایا موضوع و محمول متحدند اگر موضوع و محمول متحد نباشند که قضیه نیست، این اصل اول. اصل دوم آن است که تعیین محور اتحاد به دست محمول قضیه است نه به دست موضوع قضیه اصل دوم یعنی اصل دوم، هر وقت ما گفتیم «الف»، «با» است «الف» را نباید نگاه کنیم باید «با» را نگاه بکنیم ببینم «با» چیست.

اصل سوم این است که ما سه قضیه داریم در هر سه قضیه موضوع و محمول متحدند اما تعیین محور اتحاد به دست محمول قضیه است نه موضوع قضیه اگر موضوع، ذات بود ما را نباید فریب بدهد اگر ضمیر بین موضوع و محمول به ذات برگشت ما را نباید فریب بدهد تمام هست ما باید این باشد که محمول چیست ما الآن سه قضیه داریم هر سه قضیه صادق است در هر سه قضیه موضوع و محمول متحدند اما محور اتحاد را محمول تعیین می‌کند ما می‌گوییم «زیدٌ هو ناطقٌ» این يك قضیه است «زیدٌ هو عالمٌ» این يك قضیه است «زیدٌ هو قائمٌ» این يك قضیه است در هر سه قضیه موضوع زید است در هر سه قضیه ضمیر «هو» به «زید» برمی‌گردد اما جایگاه وحدت خیلی فرق می‌کند در قضیه اولی^۱ زید با ناطق در مدار ذات متحد است در قضیه دوم زید با عالم در مدار وصف متحد است در قضیه سوم زید با قائم در مدار فعل متحد است فعل کجا وصف کجا ذات کجا؟ این «جوشن کبیر» که هزار و يك قضیه است همه قضایا موضوعش ذات حق است الله است ضمیر هم به الله برمی‌گردد اما محورها فرق می‌کند اگر گفتیم «هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»^۱ این يك معنا دارد «هُوَ الْخَالِقُ»^۲ يك معنا دارد «هُوَ الرَّازِقُ» يك معنا دارد «هُوَ الشَّافِي»^۳ يك معنا دارد «هُوَ النَّافِعُ» يك معنا دارد این نافع پایین‌تر از همه است آن شافی بالاتر از نافع است آن رازق بالاتر از

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵؛ سوره آل عمران، آیه ۲.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۲۲۷.

شافی است آن خالق بالاتر از رازق است که همه اینها در محدوده فعل‌اند و همه این افعال زیر محدوده «هو القادر»^۱ است که قدرت عین ذات است.

بنابراین اگر گفته شد «داخلٌ فی الأشياء»^۲ یعنی فیض او لطف او کرم او عنایت او نه اینکه - معاذ الله - خودش داخل است ما همان طوری که حرف می‌زنیم به شرطی که حرفهایمان را بفهمیم روایات را باید بفهمیم اگر حرفهایمان و قضایایمان و ارتکازاتمان تحلیل عالمانه نشود با روایات هم جاهلانه برخورد می‌کنیم ما این سه قضیه‌ای را که داریم هر سه را به خوبی می‌فهمیم منتها کسی باید باشد که تحلیل بکند که فرق قضیه اول و دوم و سوم چیست چرا مدار اتحاد در این سه قضیه فرق می‌کند حرف اول تعیین محور اتحاد را موضوع می‌زند یا محمول، اگر این قضایا را که خودمان روزانه با او سر و کار داریم عاقلانه تدبیر بکنیم آن وقت خدمت روایات هم رفتیم اگر داشتیم «داخلٌ»، «خارجٌ»^۳ و امثال ذلك به خوبی می‌فهمیم.

تفاوت حق به معنی فیض خدا با حق عین ذات خدا

این ﴿الْحَقُّ﴾ که در چند جای قرآن آمده ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾^۴ این حق با خلق متحد است مِنْ وجهٍ و غیر اوست مِنْ وجهٍ چون این حق، فیض خداست این حق، کار خداست از خداست نه خدا، آن خدا مقابل ندارد ذات اقدس الهی ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾^۵ و در قبالش عدم محض است اما این حقی که «مِنْ الله» است این حق است که علی (سلام الله علیه) در مدار اوست «علیُّ مع الحقِّ و الحقُّ مع علی»^۶ نه آن حقی که ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾.

۱. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۰۹.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۸۶.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۸۶.

۴. سوره بقره، آیه ۱۴۷؛ سوره آل عمران، آیه ۶۰.

۵. سوره حج، آیات ۶ و ۶۲؛ سوره لقمان، آیه ۳۰.

۶. الاحتجاج، ج ۱، ص ۷۵.

روایت است که خدا بود و احدی با او نبود «الآن کما کان»^۱ خدا در ازل بود خدا در لا یزال هست خدا بین الأزل و لا یزال هست کسی با او نبود و نخواهد بود فالیوم کما کان. آن حَقّی که عین ذات اقدس الهی است رفیق و مصاحب برغمی دارد «مع» برغمی دارد هر چه هست «منه» است نه «معه» اما این حَقّی که فیض خداست آسمان و زمین با حق خلق شده است که اصطلاحاً می‌گویند حق مخلوق به، علی و اولاد علی (علیهم السلام) با این حق‌اند و اگر ما خواستیم ببینیم چه چیزی حق است باید ببینیم علی و اولاد علی کجایند.

محمول قضیه تعیین‌کننده محور وحدت در قضایا

پرسش:...

پاسخ: علی حق است یعنی فیض الله است لذا فرمود: «أنا وجه الله... أنا جنب الله...»^۲ فعل خداست دیگر هیچ فعلی بالاتر از این نیست. مرحوم مجلسی نقل کرد دیگران نقل کردند که وجود مبارك حضرت امیر فرمود: «ما لله آية أكبر مني»^۳ از من بزرگ‌تر خدا مخلوقی ندارد.

پرسش:...

پاسخ: ﴿هُوَ مَعَكُمْ﴾^۴ این محمول، تعیین‌کننده است دیگر نه شما با او یید او با شماست هر مطلقاً با مقید است اما مقید که با مطلق نیست شما با او نیستید او با شماست وقتی این قضیه را تحلیل می‌کنید تعیین محور وحدت به دست محمول قضیه است. اگر گفتیم «الله مع زيد» یعنی «فی مقام الفعل» اگر گفتیم «زيد هو قائم» یعنی «فی مقام الفعل» این چنین نیست که «زيد قائم» قضیه نباشد یا موضوع و محمول متحد نباشد موضوع و محمول در «زيد قائم» متحدند در «زيد عالم» متحدند در «زيد ناطق» هم متحدند اما تعیین محور وحدت به دست محمول قضیه است دعای

۱. التوحید (شیخ صدوق)، ص ۱۷۹.

۲. الفضائل (شاذان بن جبرئیل قمی)، ص ۸۳.

۳. بصائر الدرجات، ص ۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۰۶.

۴. سوره حدید، آیه ۴.

«جوشن کبیر» معنایش خب روشن می شود هزار و يك قضیه است محمولات مشخص اند درجات طولانی دارند هیچ کدام یعنی هیچ کدام از این فعلی ذات اقدس الهی در هویت ذات نیست. بنابراین این چنین نیست که «لا تنقض»^۱ درس بخواند اینها درس نخواهد اینها قوی تر، عمیق تر، دقیق تر، رقیق تر از «لا تنقض» هستند «لا تنقض» اگر بحث سطح و خارج می خواهد اینها به طریق اولی^۱ هم بحث سطحی می خواهند هم بحث خارجی می خواهند.

قادریّت، صفت ذات خداوند

پرسش:....

پاسخ: قادریّت است نه خالق یعنی «قادرٌ قبل أن يَخْلُق» بله، اما خالقیت يك امر اضافی است وقتی خالقیت هست مخلوقیت هست البته با هم هستند لكن تقدّم ذاتی برای خالقیت است مخلوقیت مترتب بر اوست برای اینکه فاعل قبل از فعل است ذاتاً گرچه مع الفعل است. بنابراین در ازل ذات اقدس الهی بود احدی با او نبود چیزی با او نبود الآن هم چیزی با او نیست در لا يزال هم چیزی با او نیست چندین روایت به همین مضمون آمده. خدا غریق رحمت کند مرحوم آخوند خراسانی را وقتی آن شعر عطار نیشابوری را از ایشان سؤال کردند آن طلبه سؤال کرد که

دائماً او پادشاه مطلق است *** در کمال عزّ خود مستغرق است

او به سر ناید ز خود آنجا که اوست *** کی رسد عقل و خرد آنجا که اوست^۲

اول این شعر را برده نزد مرحوم آخوند، مرحوم آخوند سه، چهار سطر جواب عمیق داد بعد نزد مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی بعد نزد مرحوم ملاّ احمد کربلایی مجموعاً این طلبه خوش ذوق این سؤاها را چندین بار نزد این اعلام گرداند يك رساله عمیقی شد به نام مکاتبات. البته عطار نیشابوری هم يك آدم عادی نبود که در شعر او این سه بزرگوار مرحوم آخوند فقط يك مقدار، آن دو بزرگوار علّمین بحثهای مبسوطی کردند جمعاً شده يك رساله^۱

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۴۵.

۲. منطق الطیر، آغاز کتاب.

وزین. غرض آن است که قادریّت، صفت ذات است تازه تعین است و هویت مطلقه اصلاً در دسترس شهود هیچ پیغمبری نیست^۱ همه آنها مکرّر این را ذکر کردند این جزء محکّات فنّ شریف عرفان است.

﴿وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾^۲ خب مثل اینکه ما می فهمیم آفتاب چطور روشن است اما حق، اسمی از اسمای او مبین، اسمی است از اسمای او، تازه ما می فهمیم آفتاب حق است اما خود جرم آفتاب را چون نمی بینیم و شعاعش را می بینیم خیال می کنیم این اوست نه خیر این شعاع از آفتاب است ما با شعاع کار داریم بیش از این هم مقدور ما نیست فقط می فهمیم با علم حصولی و برهان که این شعاع، صاحبی دارد برای ما همین مقدار بس است مقدور ما هم بیش از این نیست.

معنای ﴿الْخَبِيثَاتُ﴾ و وجه تقدیم آن بر طیبات

اما نکته ای که مربوط به ﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ﴾^۳ است. صدر و ساقه این بحثها مربوط به قذف بود بددهنی بود فحش دادن بود هتك حرمت بود ﴿الْخَبِيثَاتُ﴾ یعنی «الأقوال الخبيثة» این دو نکته باید ملحوظ بشود که چرا ﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ﴾ مقدم شد بر ﴿الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ﴾^۴ و چرا ﴿الْخَبِيثَاتُ﴾ مقدم شد بر «الخبیثین»؟ سرّش این است که بحث در قذف است يك قول خبیث است این قول خبیث از يك انسان خبیث نشأت می گیرد چون مسئله قذف و هتّاکی و قصّه إفك بود این را مقدم داشت و چون حرف بد محور بحث بود این را بر گوینده مقدم داشت که این دو نکته باید محفوظ بماند یکی تقدیم حُبث بر طیب، یکی تقدیم خبیثات بر خبیثین ﴿الْخَبِيثَاتُ﴾ یعنی «الأقوال الخبيثة» کلمات خبیثه، نوشته های خبیثه اینها برای خبیثین است چه اینکه خبیثین برای این اقوال آماده اند

۱. ر.ک: مصباح الهدایة (امام خمینی)، ص ۱۳.

۲. سوره نور، آیه ۲۵.

۳. سوره نور، آیه ۲۶.

۴. سوره نور، آیه ۲۶.

اما کلمات طیبه کلمات طاهره برای مردان و زنان پاک است چه اینکه مردان و زنان پاک شایسته کلمات پاک‌اند.
﴿أُولَئِكَ﴾ یعنی مردان پاک و زنان پاک از آن تهمت‌های ناروا و کلمات خبیثه مبرا هستند.

نهی خداوند از امور زمینه‌ساز قذف و افک

چون سخن از قذف به میان آمد و سخن از قصه افک به میان آمد مسئله مواظب بودن چشم و گوش و حرّم و حریم دیگران را بازگو می‌کند همین‌ها زمینه قذف را فراهم می‌کنند انسان چه کار دارد خانه مردم را نگاه کند تا کسی را ببیند ناشناس باشد دهنش را باز کند بشود قذف لذا جلوگیری کرده فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ﴾ غیر از خانه‌هایتان نروید چندین قسم ذکر کرده خانه خودتان هم می‌خواهید بروید باید که اطلاع بدهید برای اینکه ممکن است کسی در خانه بخواهد لباسش را عوض کند حالا غیر از زوجین اگر مادر بود خواهر بود دختر بود بالأخره نگاه به بعضی اعضا حرام است خب برای اینکه این حادثه پیش نیاید آن شرم متقابل رخ ندهد فرمود شما بالأخره تنحنحی سرفه‌ای ذکری یا الله‌ای استیذانی که او خودش را جمع بکند گرچه عین روایتی که جناب زحشری نقل کرده است^۱ برخی از دوستان پیدا نکردند سعی‌شان مشکور اما مشابه این در روایات هست^۲ برای اینکه انسان مبتلا نشود به تهمت زدن و قذف فرمود جلوی چشمتان را بگیرید جلوی گوشتان را بگیرید جلوی زبانتان را بگیرید حتی خانه خودتان هم که می‌روید ذکری بگویید سرفه‌ای بکنید یا الله‌ای بگویید که آنها خودشان را جمع بکنند همه اعضای خانواده که زن و شوهر نیستند.

بیان اقسام بیوت و احکام مخصوص آن

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا﴾ این بیوت دو قسم است یا بیت خود شماست یا بیت دیگران است یا بیت غیر مسکون این چند قسم است خانه غیر مسکونی مثل این کاروانسراهای در راه و حمامات و اماکن عمومی نظیر

۱. الکشاف، ج ۳، ص ۲۲۷؛ «من سبقت عنه استئذانه فقد دمر».

۲. تخریج الأحادیث و الآثار (زبلی)، ج ۲، ص ۴۲۸.

پارك كه خانه نيست ولى جزء اماكن عمومى است اينها يك حكم دارند و خانه‌هاى مسكونى ديگران يك حكم دارند و خانه‌هاى خودتان هم يك حكم ديگر دارند. غير خانه‌تان چند مسئله دارد كه سه مسئله را اينجا ذكر مى‌كند: ﴿لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا﴾^۱ انس بگيريد يعنى استيزان بكنيد وقتى استيزان كرديد، اذن گرفتيد بدون سلام وارد نشويد ادب ورود، سلام است ملاحظه فرموديد كه آن جاهليت را قرآن كريم به جامعه متمدن و عقل تبديل كرد تنها مدينه گفتم مدينه اين نيست كه حالا نام عوض شده چون مهد تمدن شد يثرب شده مدينه لذا وقتى قافله كربلايها (سلام الله عليهم) از كربلا بر مى‌گشتند فرمودند ديگر اينجا مدينه نيست تمدن و مدنيت و ديندارى و دين‌باورى رخت بربست شما شديد اهل يثرب «يا اهل يثرب لا مقام لكم بها»^۲ وقتى مدينه بود كه پيغمبر بود و دين بود و قرآن و عترت محترم بودند حالا كه جاهليت آمد ديگر شما همان يثريها هستيد «يا اهل يثرب لا مقام لكم» بنا بر اين اگر مدينه شد بر اساس مدنيت و تمدن است.

دو عنصر محورى جهت اتحاد و تآليف قلوب مسلمانان

فرمود ما آمديم شما را متحد كرديم. اتحاد، سفارشى نيست موعظه نيست اخلاقى نيست دستورى نيست اين چنين نيست دو عنصر محورى دارد كه جامعه مى‌شود متحد: يكي ايمان است خب يك مؤمن، مؤمن ديگر را دوست دارد مراعات مى‌كند همه شئون را همه آداب و سنن را، دوم دستورهايى است كه دين داده از خانواده شروع کرده همسايه‌ها را اهل محل را اهل قبيله را ارحام را و كل جامعه را تك تك اينها را برنامه داد فرمود شما پراكنده بوديد ما شما را متحد كرديم اين چنين نيست كه همه‌اش با معجزه جامعه جاهلى شده باشد متحد. در آيه ۱۰۳ سوره مباركه «آل عمران» كه بخش گذشت فرمود: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ﴾ البته خدا «مقلب القلوب»^۲ است بر اساس آثار غيبى تآليف قلوب مى‌كند ﴿فَأَصْبَحْتُمْ

۱. اللهوف، ص ۱۹۸.

۲. تهذيب الأحكام، ج ۲، ص ۷۴.

بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» اما چطور تألیف قلوب کرده یعنی فقط معجزه یا دستور داده رعایت آن دستور را قوانین را لازم کرده فرمود جامعه اگر بخواهد کسی را متهم نکند خانه کسی را نگاه نکند بدون اجازه وارد نشود وارد شد سلام بکند خب همین سلام، ادب عمومی است جامعه با ادب زندگی می‌کند با عاطفه زندگی می‌کند فرمود شما شیعه‌ها و پیروان ما زیارت یکدیگر بروید ترك نکنید: «تزاو روا» رابطه‌تان را حفظ بکنید چرا «فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءَ لِقُلُوبِكُمْ وَ ذِكْرًا لِأَحَادِيثِنَا» شما شیعه‌های ما هستید وقتی يك جا نشستید، بالأخره حرفهای ما را نقل می‌کنید کلمات ما را نقل می‌کنید این کلمات ما سنگ را روی سنگ بند می‌کند اینکه می‌گوییم «سنگ روی سنگ بند نمی‌شود» یعنی چه؟ راست می‌گوییم دیگر شما اگر يك سنگ بگذارید يك سنگ دیگر هم رویش بگذارید بند نمی‌شود كه يك ملات نرم باید باشد كه این سنگها را به هم جمع كند این ملات نرم، ادب است؛ ادب اجتماعی عاطفه احسان گذشت بزرگواری ملاقی است كه سنگها را روی هم بند می‌کند وگرنه سنگ كه روی سنگ بند نمی‌شود. فرمود زیارت بکنید «فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءَ لِقُلُوبِكُمْ وَ ذِكْرًا لِأَحَادِيثِنَا وَ أَحَادِيثُنَا تُعْطَفُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ»^۱ عاطفه ایجاد می‌کند ادب ایجاد می‌کند آن وقت این سنگها روی هم بند می‌شود، می‌شود برج. جامعه را شما این ادب و احترام متقابل را بردارید سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. اینکه فرمود: «فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ»^۲ تنها بر اساس معجزه نیست یعنی دستورها ما این چنین است.

لزوم رعایت آداب اسلامی جهت ورود در منازل

الآن در سوره مبارکه «نور» هم فرمود مواظب چشم باشید مواظب گوش باشید این سه مسئله را رعایت بکنید اگر خانه مردم بخواهید بروید سه حال دارد استیناس کنید استیزان کنید اگر اذن دادند وارد بشوید با سلام، اگر مثلاً سه بار استیزان کردید یا کمتر و بیشتر و کسی جواب نداد نروید اگر کسی را نیافتید نروید نه یافتید كه کسی نبود

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

این چقدر این کتاب شیرین است، نفرمود که اگر دیدید کسی نیست [بلکه اصلاً] نباید نگاه کنید نفرمود «فَإِنْ وَجَدْتُمْ أَنْ لَا يَكُونُ فِيهِ أَحَدٌ» فرمود: ﴿فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا﴾ اگر نیافتید نه یافتید که کسی نیست یافتن یعنی انسان سَرَك بکشد نگاه بکند ببیند کسی هست یا نیست بله بگویند یافتیم که نبود، فرمود این کار را نکنید. اگر سه بار یا کمتر یا بیشتر استیذان کردید کسی را نیافتید حالا یا خواب بود یا نبود ﴿فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا﴾ نه «فَإِنْ وَجَدْتُمْ أَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ أَحَدٌ» خب این می‌شود ادب اجتماعی، این همان ملات است که سنگ را روی سنگ بند می‌کند.

قسم سوم این است که اگر صاحب‌خانه بود و گفت ببخشید من فرصت ملاقات ندارم برگردید پس استیذان است اگر اذن داد وارد می‌شوید با سلام يك مسئله، اگر دو سه بار استیذان کردید در زدید یا مثلاً «یا الله» گفتید کسی جوابتان را نداد برگردید. اگر کسی جوابتان را داد گفت ببخشید من الآن فرصت ملاقات ندارم آنجا نایستید. ملاحظه بفرمایید این ادب چگونه می‌تواند جامعه را متمدن کند و گرنه می‌شود یثرب. فرمود: ﴿فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾^۱ چطوری اخوانا ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا﴾^۲ انس بگیرید استیذان بگیرید مشخص بشود هست و به شما اجازه می‌دهند حالا که اجازه دادند ﴿وَتَسَلَّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا﴾ این يك ﴿فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا﴾ نه «فَإِنْ وَجَدْتُمْ لَا يَكُونُ فِيهِ أَحَدٌ» نه اینکه سَرَك کشیدید پنجره و غیر پنجره را دیدید، دیدید کسی در آن نیست کسی را نیافتید حالا ممکن است خواب باشد ممکن است در حال استحمام باشد ممکن است در حال مطالعه باشد ممکن است در حال استراحت باشد شما نیافتید ﴿فَلَا تَدْخُلُوهَا﴾ این مسئله دوم ﴿حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾ و اگر کسی بود و گفت ببخشید الآن فرصت ندارم بدان نیاید چه طلبی دارید از صاحب‌خانه ﴿وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ﴾ این می‌شود جامعه متحد. ما وقتی از دشمنی دروغمان بکاهیم می‌توانیم با دیگری زندگی داشته باشیم هیچ دشمنی بدتر از این نفس فریبکار نیست «مکاره می‌نشیند و محتاله می‌رود»^۳ این «أعدی»

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲. دیوان حافظ، غزل ۲۲۵.

عدوك نفسك التي بين جنبيك»^۱ فرمود: ﴿وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا﴾ اینکه ما گفتیم انبیا قرآن وجود مبارك حضرت (عليهم الصلاة و عليهم السلام) ﴿يُزَكِّيْكُمْ﴾ راهش همین است ﴿هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾.

تفاوت تعبیر در ابصار و فروج و تبیین معانی الفاظ قبیحه

مسئله چهارم حالا حمّات کاروانسراها اماکن عمومی ﴿أَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ مَسْكُونَةٍ﴾ این عدم ملكه است یعنی خانه کسی نیست همین که این مكان عمومی را این پارك را این جای عمومی را این سوله را برای عموم ساختند اذنی است از کسی که بیده الإذن به شما اذن داد، شما می توانید بروید که ﴿فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ﴾ یعنی تمتّع بهره برداری استراحت بخواهید کمی بخواهید آنجا برایتان جایز است اما تمام این ریز و درشت کارتانه را خدا می داند ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ﴾ حالا این برای خانه مردم، در جامعه و خیابان و بیابان چطور؟ فرمود: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾ در جریان ابصار «مِنْ» آوردند که یا برای ابتداست یا برای تبعیض و اما حفظ فروج مطلق است فقط زن و شوهرند که مجازند اما در تعبیر ﴿فُرُوجَهُمْ﴾ مستحضرید که معانی قبیحه الفاظ فراوانی دارند اینها که «يُسْتَقْبَحُ ذِكْرُهُ» هستند و جامعه از گفتن و شنیدن آنها منزجر است در لغات و ادبیات می بینید الفاظ فراوانی دارند؛ سرّش این است که آن معنای قبیح همه سعی می کنند که با الفاظ کنایی از آنها یاد بکنند (يك) این الفاظ کنایی بعد از چند صباح، مجاز مشهور می شود کم کم به صورت وضع تعینی یا تعیینی در می آید می شود حقیقت (دو) این را می گذارند کنار يك لفظ دیگری انتخاب می کنند (سه) آن روزی که کلمه «فروج» به کار رفته جزء معانی خیلی کنایی و دور بود الآن به صورت صریح در آمده غائط این چنین است غائط که در کتابهای فقهی هم ملاحظه فرمودید آن مكان پست است نه به معنی مدفوع ﴿أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِنَ الْغَائِطِ﴾^۲ آنجا در سفرها در جای پستی که منظر دیگران نباشد می رفتند برای قضای حاجت، این معنای کنایی کم کم شده مجاز مشهور

۱. عِدَّةُ الدَّاعِي، ص ۳۱۴؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۹.

۲. سوره نساء، آیه ۴۳؛ سوره مائده، آیه ۶.

و وضع تعیننی و تعیننی و اینها پیدا کرده این را گذاشتند کنار حالا می‌گویند دستشویی، اگر چند صبحی شد دیگر این دستشویی را هم عوض می‌کنند يك لفظ دیگر برایش می‌گذارند، فروج آن وقت هم از همین قبیل بود. ﴿وَالَّتِي أَحْصَنَتْ﴾^۱ که دربارهٔ مریم (سلام الله علیها) به کار رفته او هم از همین قبیل است ﴿وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ﴾.

پس این ﴿يُزَكِّيهِمْ﴾^۲ با رعایت مسائل اخلاقی در گفتار و رفتار و نوشتار و مواظب مطبوعات و رسانه‌ها بودن حاصل می‌شود و گرنه با صرف سفارش، چنین امر گرانبهائی و دُرّ گرانبهائی حاصل نخواهد شد ﴿إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱. سوره انبیاء، آیه ۹۱.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۹؛ سوره آل عمران، آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه، آیه ۲.